

لزوم و تعدی و پاره‌ای جستارهای مقایسه‌ای میان آن دو در عربی و فارسی

اسماعیل طاهری

دانشگاه سنن

چکیده:

مقاله حاضر کوشش تازه‌ای است در «دستور مقابله‌ای»^۱ میان فارسی و عربی که از چهار بخش تشکیل یافته. ابتدا در مورد لازم و متعدی و بعضی ناهمخوانی‌های میان این دو در عربی و فارسی صحبت شده. نیز به شماری از تفاوت‌هایی که میان انواع لازم و متعدی هست اشاره شده. پس از این اقسام لازم و متعدی آمده و در ضمن آن مقایسه‌هایی با افعال مشابه آن در فارسی شده. در بخش سوم در طی سیزده شماره وجوه اشتراک میان لازم و متعدی در فارسی و عربی بررسی شده. در بخش پایانی هم زیر عنوان تفاوتها در طی دو شماره پاره‌ای موارد اختلاف میان این دو آمده است.

کلید واژه‌ها: لازم، ذوجهین، متعدی با واسطه، متعدی بی‌واسطه، حرف جر، حرف اضافه، متمم، جزء مصرفی (همکرد)، فعل مرکب.

۱- لازم و متعدی و بعضی ناهمخوانی‌های میان آن دو در زبان:

مهمترین رکن جمله فعل است و از میان مباحث مربوط به فعل، بحث لزوم و تعدی در هر دو زبان فارسی و عربی از مباحث اساسی و شایان توجه و پژوهش است. لازم، فعلی است که فقط به فاعل (مسندالیه) نیازمند است یا فعلی که اثرش از فاعل

در نمی‌گذرد؛ اما متعدی آن است که علاوه بر فاعل نیاز به مفعول هم دارد تا معنایش کامل شود. به دیگر سخن اثرش از فاعل در گذشته و به مفعول هم می‌رسد. نامگذاری این دو قسم در فارسی به «گذرا» و «ناگذر» و در عربی به «قاصر» و «متعدی» ناظر به همین معناست.

نکته حائز اهمیت اینکه لازم و متعدی و انواع آن دو در فارسی و عربی با هم انطباق کامل ندارند؛ در عربی «جاء» و «رجع» ذووجهین (گاهی لازم و گاهی متعدی) است؛ اما در فارسی «آمد» و «برگشت» فقط لازم است. «دخل» و «سکن» هم متعدی با واسطه است و هم متعدی بی‌واسطه؛^۱ حال آنکه در فارسی «وارد شدن» لازمی است که اغلب متمم آن با حرف اضافه «به» و گاه «در» یا «بر» قید می‌شود. «أعجبني» متعدی است اما اگر آن را به یکی از معادلهایش یعنی «از... خوشم آمد» برگردانیم فعل «ناگذر» یا «فعل لازم یک شخصه» است. در دو متعدی «أَعْوَزَ الشَّيْءُ» و «نَقَصَهُ الشَّيْءُ» کلمه «الشَّيْءُ» فاعل است اما برعکس، این کلمه در معادل فارسی (به آن چیز نیاز دارد، آن چیز را کم دارد) مفعول با واسطه یا بی‌واسطه است و مفعول آن دو، در معادل فارسی فاعل می‌باشد. «اشتهر» و «اشتهر» (به صورت معلوم و مجهول) به یک معنا و به جای هم به کار می‌رود؛ اما معادل هر دو در فارسی (مشهور شدن) لازم یا مجهول است.^۲

همینطور است «زهاب...» و «زهی...» به معنی «بالیدن و افتخار کردن به...». «عنى ب...» در عربی به شکل مجهول بی‌معلوم به کار می‌رود؛ ولی معادل فارسی اش یعنی «... مورد توجه قرار داد» متعدی معلوم است و حتی اگر به «به... توجه و عنایت کرد» هم معادل‌گذاری شود باز متعدی با واسطه است. «صام» را فرهنگ نویسان عرب لازم به حساب آورده‌اند و اگر هم منصوبی پس از آن بیاید مفعول فیه گرفته‌اند حال آنکه در فارسی وقتی مثلاً می‌گوییم «روز دوشنبه را روزه گرفتیم»، «روز دوشنبه» هیأت مفعول به خود می‌گیرد. یا مثلاً «علاء الصدأ» متعدی است، حال آنکه معادل فارسی آن «زنگ

۱. گوئیم: «دخل المكان و فی المكان»، «سکن الدار و فی الدار» نیز اسم مفعول آن دو فعل «مدخول و مسکون».

۲. البته اگر متعدی معلوم آن را «مشهور گردید» اعتبار کنیم.

افعال اغلب چند مترادف و معادل و شرح دارند و این خود مزید بر علت است. «خِیمَ» در ظاهر، مفعولی نمی‌گیرد اما در فرهنگ‌های لغت آن را به «اتَّخَذَ الخِیمَةَ، نَصَبَ الخِیمَةَ» مترادف گذاری کرده‌اند که بار معنایی متعدی به خود گرفته. همینطور «تَمَارَضَ» هیچ مفعولی ندارد اما در شرحش می‌آورند: «تَظَاهَرَ بِالْمَرَضِ، تَظَاهَرَ بِأَنَّهُ مَرِيضٌ» که «تَظَاهَرَ...» متعدی به حرف جر است یا اگر معادلش «أَرَى مِنْ نَفْسِهِ الْمَرَضَ» باشد متعددی بی‌واسطه است. «تَأْتَمَّ» به ظاهر لازم، حال آنکه معادلش «كَفَّ عَنِ الْأَثْمِ»، «اجْتَنَبَ الْإِثْمَ» یا متعدی به حرف جر و یا متعدی بی‌واسطه است. در جایی هم نیامده که ملاک تعیین لزوم و تعدی در چنین فعلهایی خود فعل است یا شرح و معادل آنها یا هر دو و اگر معادل، ملاک است در فعلهایی که چند شرح و معادل دارد کدامیک؟ خلاصه اینکه گاه تعیین لزوم و تعدی فعل در عربی چندان هم آسان نیست.

نکته دیگری که در کتب صرف و نحو عربی و دستور زبان فارسی نیامده این که نوع لازم و متعدی با هم تفاوت دارد. فعلهای ساخته شده از دو باب «افعال» و «تفعیل» اغلب فاعل جمله‌ای را که دارای فعل لازم از ریشه این دو باب است مفعول خود قرار می‌دهند. مانند «جَلَسَ الْوَلَدُ: أَجَلَسَ الْأَبُ الْوَلَدَ»؛ در حالیکه فعلهای باب «مفاعله» اغلب متعدی مفید معنای «مشارکت» اند و فعلهای ساخته شده از باب «استفعال» غالباً متعدی دارای معنای طلبی، یا مثلاً افعال متعدی باب «فَعَلَ» که برای «مُغَالِبَه» به این باب می‌روند برتری یکی را بر دیگری در یک زمینه می‌رسانند مانند: «كَرَمَ كَرْمًا:» در بخشندگی بر او برتری یافت، نَصَلَ وَ نَصَلًا:» مسابقه تیراندازی را از او برد.

همچنانکه در میان افعال لازم «حَمَرَ» یعنی «سرخ بود» با «احمَرَّ» به معنی «سرخ شد» در سیوررت و کینونت تفاوت آشکار دارد. یا مثلاً فعلهای باب «تفاعل» لازم معمولی نیستند بلکه بیشتر «لازم»هایی هستند که دارای معنای «مشارکت» نیز هستند.

۲- اقسام لازم و متعدی

هم دستورنویسان در فارسی و هم صرف پژوهان و نحوشناسان زبان عربی در

چ در زبان فارسی معادل چنین فعلهایی متعدیهای ساخته شده از لازم + «اندن» یا «انیدن» را متعدی سببی می‌خوانند (باطنی، ۱۲) و یا آن را «وجه کنانسی» نامند (خانلری، ۴۴).

خصوصاً تقسیم فعل از لحاظ لزوم و تعدی از سه چهار نوع یا فراتر نهاده‌اند. در دستور فارسی فقط از لازم و متعدی و دووجهی سخن رفته. برخی از دستورنویسان در جایی دیگر با عنوان «متمم» و شماری دیگر، زیر نام مفعول غیر صریح وارد مبحثی مستقل شده‌اند، بی‌آنکه ارتباطی میان آن و لزوم و تعدی فعل برقرار کنند. خیامپور (دستور، ۱۰۴-۱۰۵) با برداشتی کلی، معتقد است هر اسمی که پس از حروف اضافه می‌آید مفعول غیر صریح یا با واسطه فعل یا شبه فعل است. در مقابل، خانلری (دستور، ۸۱-۸۳) موضوع را تعمیم داده بر آن است که هر اسمی که پس از یکی از حروف اضافه در جمله بیاید و توضیحی به مفهوم فعل بیفزاید، «متمم» خوانده می‌شود و با ذکر فرقهایی میان متمم و مفعول قائل به مفعول با واسطه نیست.

در صرف و نحو عربی نیز همه مؤلفان از قدیم تا کنون - هر یک به تقلید از هم - انواع فعل را لازم، متعدی با واسطه، متعدی بی‌واسطه، و دووجهی دانسته‌اند. هم‌اینان در گفتاری دیگر از متعلق و متعلق سخن رانده‌اند و باز به هیچ ارتباطی میان دو مبحث لزوم و تعدی اشاره نکرده‌اند.^۱

اما آنچه ناگفته مانده تفکیک این متممها و متعلق‌ها از هم در فارسی و عربی است. به نظر می‌رسد فرق است میان «به مدرسه» و «به او» در دو جمله: «حسین به مدرسه می‌رود.» و «آن مطلب را به او آموزش می‌دهم.» «به» در «به او» از فعل «آموزش دادن» جدا نمی‌شود (البته اگر قرار باشد به شخص آموزش گیرنده هم اشاره شود).؛ حال آنکه «به» در «به مدرسه» از «رفت» جدا می‌شود و این فعل بدون آن هم به کار می‌رود (حسین رفت). این تفاوت در عربی هم آشکار است. «مِنْ» در «جئت من المدرسة» مختص به این فعل نیست (جئت)، حال آنکه «مِنْ» در «سَجَرَ مِنْهُ» همیشه با آن هست. دلیل ما هم بر این ادعا که یک حرف جر یا یک حرف اضافه مختص یک فعل است، این است که آن

۱. تنها در سالهای اخیر مرحوم موسی الأحمدی (نویرات) الجزائری در کتابی به نام معجم الافعال المتعدیة بحرف اکثر فعلهای متعدی دارای حرف جر خاص را گردآورده. اما متأسفانه چنین کاری در دستور زبان فارسی صورت نگرفته و جای آن همچنان خالی است. هر چند خوشبختانه نگرش دکتر آذرنوش در «فرهنگ معاصر عربی فارسی» در جهت رفع این نقیصه بوده است و این نخستین فرهنگ عربی فارسی است که با این دید به موضوع پرداخته است.

حرف در ساختهای مختلف و مشتقات یک فعل پیوسته با آن همراه است و از آن جدا نمی‌شود، مانند: «المُرْسَلُ إِلَيْهِ» (گیرنده نامه) از فعل «أرسلتُ الرسالةَ إليه». و یا: «مَتَّفِقٌ عَلَيْهِ، مَرَّغُوبٌ فِيهِ، الْمَغْفُورُ لَهُ، الْمَشْبَهُ بِهِ، مَوْثُوقٌ بِهِ، الْمَغْضُوبُ عَلَيْهِ، الْمَعْمُولُ عَلَيْهِ، الْمُشَارُ إِلَيْهِ، مَضَافٌ إِلَيْهِ» و در فارسی مانند: «توجه شونده به او» از فعل «توجه کردن به»، و یا: «توکل کننده به خدا، متهم شونده به، تشکیل شده از، دست کشنده از، رویگردان از». با مقایسه این دسته از افعال با متعدی‌های صریح می‌توان گفت این فعلها نیز متعدی‌اند. زیرا یکی از ملاکهای متعدی بودن، داشتن اسم مفعول عربی یا صفت مفعولی فارسی بود. یعنی همانطور که «قتل» به علت داشتن «مقتول» و «خوردن» به سبب داشتن صفت مفعولی «خورده شده» متعدی هستند، «غضب علی» و «اشاره کردن به» هم به سبب داشتن «مغضوب علیه» و «اشاره شونده به آن» متعدی‌اند؛ منتها متعدی با واسطه.

با توجه به توضیحاتی که گذشت و با جمع میان نظر مرحوم خانلری و مرحوم خیامپور می‌توان تقسیم جدیدی به دست داد و گفت: متعلق فعل در عربی و متمم فعل در دستور فارسی دو گونه است. یا خاص یک فعل است و از آن جدا نمی‌شود و یا جزء جدایی‌ناپذیر یک فعل نیست بلکه ممکن است آن فعل بدون آن متعلق و یا متمم هم کاربرد داشته باشد. آن نوع که خاص فعل است مفعول با واسطه آن خواهد بود، اما آن متمم یا متعلقی که جدا شونده از فعل است فقط متمم یا متعلق خواهد بود نه مفعول با واسطه.^۱

بر پایه همین نظر ما تقسیم «فعل متعدی» را گسترده‌تر کرده‌ایم. اما پیش از ورود به این اقسام یادآور می‌شویم در این گفتار از فعلهای دو مفعولی «ظَنُّ و یَقِینَ» (افعال قلوب)

۱. البته پاره‌ای نمونه‌ها تا حدودی کار تشخیص این دو گونه را از هم و از فعلهای دوجوبی مشکل می‌کند. مثلاً در جمله «نحو را آموزش داد» هر چند «به» و اسمی پس از آن ذکر نشده ولی فعل «آموزش دادن» دو مفعولی است یک مفعول بی‌واسطه (نحو را) و یک مفعول با واسطه (به فلان کس) که گاهی هم بی‌واسطه می‌شود (او را نحو آموخت). نمونه متعدی بی‌واسطه از قرآن: وَ ذَكَرَهُ اِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِینَ (ذاریات/۵۵)، فَذَكَرَهُ اِنَّ نَفَعَتْ الذِّكْرَی (أهلئ/۹). نمونه قرآنی متعدی با واسطه: لَقَدْ مَنَّ اِی... عَلَی الْمُؤْمِنِینَ (آل عمران/۱۶۴)، وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ (مدثر/۶).

صحبت نکرده‌ایم زیرا دو منصوب آنها در اصل، مفعول یعنی کسی یا چیزی که کار روی آن انجام می‌شود و اثر فعل را می‌پذیرد نیستند.^۱

اقسام لازم و متعدی

۱-۲- لازم خود می‌تواند دو گونه باشد: یا در آغاز کاربرد آن و در اصل وضع، لازم بوده که اغلب ثلاثی مجرد است مانند «حَسُنَ خُلُقُهُ» و یا با ریخته شدن در قالبهای «مطاوعه» و پذیرش اثر، لازم گردیده مانند «انصَبَّ، اجتمعَ، تأدبَ، تدرجَ،...»^۲ البته همه فعلهای اوزان مطاوعه هم لازم نیست.^۳ مثلاً «كَسَا» دو مفعولی است و با وزن مطاوعه «افتعال» یک مفعولی می‌شود و یا «رَدِّيْ تَرْدِيَّةً»؛ ألبسه الرداء»- که دست کم در معنا- دو مفعولی است در مطاوعه آن یعنی باب «افتعال» یک مفعولی است.^۴

۲-۲- متعدی یا مستقیماً مفعول می‌گیرد و یا با واسطه حرف جرّ. شمار مفعول‌های آن هم یا یکی است و یا دو تا. با لحاظ این دو، هفت گونه اصلی برای متعدی حاصل می‌شود:

۱-۲-۲- دارای یک مفعول صریح که خود می‌تواند دو نوع باشد: یا در آغاز کاربرد آن از سوی اهل زبان متعدی بوده مانند «كَتَبَ» و یا با درآمدن در بابهای متعدی ساز (غالباً افعال و تفعیل) متعدی شده و مفعول صریح گرفته مانند: «فَرَّحَ، أَكْمَلَ، خَاصَمَ، اسْتَغْفَرَ».^۵

۱. هشت فعل «صَيَّرَ، جَعَلَ، اتَّخَذَ، رَدَّ، وَهَبَ، تَرَكَ، غَاذَرَ، (افعال تصییر) هر چند که ملحق به این فعلهای قلبی هستند ولی خود می‌توانند به بحث ما مربوط باشند چون خود یکی از ابزارهای تعدیه در عربی می‌باشند.

۲. نگارنده این دو قسم را پس از نگارش مقاله اتفاقاً در النحو الوافی عباس حسن نیز مشاهده کرد که مایه اطمینان او گردید.

۳. فرق میان مطاوعه و لازم آن است که لازم گاهی ثلاثی مجرد است و گاهی ثلاثی مزید: ولی مطاوعه فقط غیر ثلاثی مجرد است.

۴. عباس حسن دو نوع دیگر لازم را در النحو الوافی آورده: یکی آنکه به منظور مدح یا ذم یا تعجب بر وزن «فَعَلَ» ساخته می‌شود که به آن «لازم بالتحویل» می‌گویند، نوع دیگر که به آن نام «لازم بالتنزیل» (متعدی جانشین لازم) می‌دهد همان متعدی است که به علتی مفعولش افتاده (۱۵۱/۲).

۵. هر چند بیشتر شنیده‌ایم که دو باب «افعال و تفعیل» متعدی سازند اما برخی کتب دو باب «مفاعلة و

۲-۲-۲- دارای دو مفعول صریح: این قسم نیز مانند گونه پیشین دو نوع است یا در اصل وضع و از ابتدای کاربرد، دو مفعول صریح گرفته از قبیل «رَزَقَ و کَسَا» و یا اینکه با رفتن به دو باب «افعال و تفعیل» دو مفعول صریح گرفته مثل «سَمَّى، أَطْعَم»^۱.

۳-۲-۲- دارای یک مفعول با واسطه مانند «ذهب ب، رَغِبَ فِی، قَالَ ل، اختلف الی، تَغَذَى عَلَی، سَخِرَ مِن، اِبْتَعَدَ عَن». عموماً از کتاب‌های صرف و نحو و یا از متون عربی چنین استنباط می‌شود که از میان حدود بیست حرف جزّ فقط همین هفت حرف (ب، فِی، عَن، مِن، ل، عَلَی، الی) برای این منظور به کار می‌روند؛^۲ اساساً بیشتر کتب - به تقلید از منابع پیش از خود فقط به متعدی ساز بودن حرفِ جرّ «ب» اشاره دارند و تعدیه آن شش حرف دیگر را مسکوت می‌گذارند. نیز فرقی میان متعدی‌های «ب» و متعدی‌های «ب» به شش حرف دیگر تفاوتی وجود دارد، از این قرار که مثلاً «ذَهَبَ» بدون «ب» لازم است و با «باء» متعدی شده ولی «رَغِبَ» بدون «فِی» یا «عَن» یا «الِی» به کار نرفته یعنی از همان اول متعدی به حرف بوده. با توجه به این نکته می‌توان ادعا کرد که در میان این هفت حرف، «باء» مهمترین حرف متعدی‌ساز است.^۳

۴-۲-۲- دارای دو مفعول با واسطه، مانند: «أَنْعَمَ عَلَیْهِ بِكَذَا، أَوْحَى إِلَیْهِ بِكَذَا، عَبَّرَ عَنهُ بِكَذَا، عَهَّدَ إِلَیْهِ بِكَذَا»، تعداد این گونه افعال در عربی به نسبت دیگر انواع اندک است. در



استفعال» را نیز به این دو می‌افزایند (شوقی ضیف، ۱۸۴؛ الأفعالی، ۶۱).

۱. غالباً هر دو مفعول این دسته تغییر می‌کند اما در شمار اندکی از آنها مفعول غیرشخصی‌شان به طور ثابت باقی می‌ماند و تقریباً همیشه یک کلمه است: «نَابَذَهُ الْحَرْبَ، نَاصِبَهُ الْعِدَاءَ، شَاطَرَهُ حُرْنَةً، سَاطَرَهُ الْعِدَاوَةَ».

۲. شوقی ضیف نیز در نمونه‌هایی که برای فعل‌های متعدی به هر دو شکل (باواسطه و بی واسطه) به دست می‌دهد از همین هفت حرف فراتر نرفته (تیسیرات لغویة، ۱۳ و ۱۴). این وظیفه را در فارسی، شش حرف اضافه «در، از، بر، به، با، برای» به عهده دارند: دقت کردن در، خواستن از، اشراف یافتن بر، توجه کردن به، مقابله کردن با، دست و پا زدن برای».

۳. برخی فعل‌های مجهول هم هستند که همراه با یک حرف جرّ به کار می‌روند در حالی که آن حرف جر در شکل معلومشان به کار نرفته: «أُصِيبَ بِالْمَرَضِ (أَصَابَهُ الْمَرَضُ)، شُغِفَ بِحَبِّهِ (شَغَفَهُ حَبُّهُ)، شُغِلَ بِهِ عَنهُ (شَغَلَهُ عَنهُ)، بُوِيَ لَهُ بِالْخِلَافَةِ (بَايَعُوهُ بِالْخِلَافَةِ)».

ضمن به جای لفظ کنایه «کذا» هم می‌تواند یک واژه بنشیند و هم یک عبارت: «وَأَنْعَمَ عَلَيْهِ بِالْفِ دَرِهِم / أَنْعَمَ عَلَيْهِ بِأَنْ سَاعَدَهُ فِي بِنَاءِ الدَّارِ».

۵-۲-۲. متعدی به دو مفعول، یکی با واسطه و یکی بی واسطه که شمار آن در مقایسه با گونه پیش بیشتر است. مانند «أَخْرَجَهُ مِنْ، قَرَّبَهُ مِنْ، نَهَاهُ عَنْ، أَغْنَاهُ عَنْ، أَكْرَهَهُ عَلَيَّ، أَطْلَعَهُ عَلَيَّ، أَخَذَهُ إِلَيَّ، أَمَرَهُ بِذِكْرِهِ بِأَنَّ، رَغَّبَهُ فِي، أَدْخَلَهُ فِي، نَسَبَهُ لِ(أَوْ إِلَيَّ)، قَالَ لَهُ كَذَا، سَمَّحَ لَهُ بِكَذَا».^۲

۳-۲. دووجهی: یعنی افعالی که گاه متعدی و گاه لازمند، مانند: «رَجَعَ عَلَيَّ مِنَ الْمَدْرَسَةِ، / فَرَجَعْنَاكَ إِلَيَّ أُمُّكَ، (طه / ۴۰)، شَكَّلَ - شَكَّلًا الْأَمْرُ، شَكَّلَ - شَكَّلًا الْكِتَابَ (قِيَدَهُ بِالْحَرَكَاتِ). مثالهای دیگر: أَسْهَلَ، سَفَّحَ، تَبَيَّنَ، اسْتَعْلَقَ، اسْتَعَسَرَ». و در فارسی مانند: «ریخت، پخت، سوخت، شکست، آموخت، زاد، گسست». تفاوتی که در این میان هست آن است که در فارسی این فعلهای دووجهی در هر دو کاربرد لازم و متعدی دارای یک معنای اصلی هستند؛ اما در عربی افعال دو وجهی گاهی مانند فارسی در معنای اصلی فعل اشتراک دارند همانند «سَفَّحَ الدَّمَ وَ سَفَّحَ الدَّمَ» و گاه لازمشان به یک معنی و متعدی‌شان در معنایی دیگر است، مانند «شَكَّلَ» یا مثلاً: «استرسل (بلند و فرود ریخته بودن مو) و استرسل فی (جلوی احساسات خود را رها کردن).

هنگام مقایسه لازم و متعدی در دو زبان فارسی و عربی، بعضی مشابهتها و پاره‌ای موارد اختلاف به دست می‌آید.

۳- وجوه اشتراک

۱-۳. گذشته از همانندی تعریف لازم و متعدی، باید گفت مجهول در هر دو زبان

۱- برعکس شدن جای دو مفعول در بیشتر معادلهای فارسی متعدی‌های به حرف «ب» از این

دسته، جالب و قابل تأمل است: أُتَحَفَّهَ بِكِتَابٍ: کتابی به او هدیه کرد.

۲. در فارسی مانند: نمک را به غذا افزود، پماد را به زخم می‌مالد.

- افعال دو مفعولی در گروه ۵-۲-۲ و ۴-۲-۲ و ۲-۲-۲ به طور کنی گاه هر دو مفعولشان شخصی است: آراه

علیاً، و یا گاه یکی شخصی و دیگری غیر شخص است: نهاه عن المنکر.

فقط از متعدی ساخته می‌شود.^۱

۲-۳- در عربی فعلهایی داریم که با حروف جرّ خاصی متعدی می‌شود و معادل آنها در فارسی نیز فعلهایی همراه با همان حروف است به دیگر سخن فعلهایی در هر دو زبان هست که در حرف جرّ یا حرف اضافه خاص خود اشتراک دارند، مانند: «تَعَمَّقَ فِی: تعمق ورزیدن در؛ تَغَلَّغَلَ فِی: نفوذ کردن در؛ تَحَرَّرَ مِنْ: خلاص شدن از؛ تَأَلَّفَ مِنْ: تشکیل شدن از؛ طَبَعَ عَلَی: مهر زدن بر؛ تَوَكَّلَ عَلَی: توکل کردن بر؛ نَامَ عَنْ: غفلت ورزیدن از؛ أَعْرَضَ عَنْ: روی گردانیدن از؛ نَظَرَ الِی: نگرستن به؛ أَسَارَ الِی: اشاره کردن به؛ عَبَأَ بِتَوْجِهٍ كَرْدَن بَه؛ آمَنَ بِ: ایمان آوردن به».

۳-۳- در هر دو یک فعل می‌تواند یک مفعول داشته باشد و باز با کمک افزار تعدیه برای گرفتن معنای جدید و مفعول دوم، متعدی شود، مانند: «رَأَهِ: آراه...؛ ذَاقَهُ: اذاقه...؛ طَعِمَهُ: اطعمه...؛ عَلِمَهُ: علمه...؛ عَلِمَ بِهِ: اعلمه به...».

«نوشیدن (نوشیدنی ای را): نوشاندن (نوشیدنی ای را به کسی)؛ خوردن: خوراندن؛ پوشیدن: پوشاندن؛ چشیدن: چشاندن؛ شنیدن: شنواندن».

۴-۳- در هر دو افعالی هست که با وجود متعدی بودن دوباره متعدی می‌شود ولی در معنا و شمار مفعولشان تغییری حاصل نمی‌شود، مانند: قَتَلَهُ: قَتَلَهُ؛ جَمَعَهُ: جَمَعَهُ؛ قَطَعَهُ: قَطَعَهُ؛ قَالَ (الْبَيْعَ): أَقَالَ (الْبَيْعَ) [فَسَخَهُ]».

«پروردن: پروراندن؛ پیچیدن: پیچاندن؛ کشیدن: کشاندن؛ خراشیدن: خراشاندن؛ انگیزختن: انگیزاندن».

۵-۳- در هر دو فعلهایی هست که می‌تواند دو و حتی گاه سه حرف جرّ یا اضافه خاص داشته باشد و با هر دو یا هر سه به یک معنا باشد، مانند: أُتِرَ فِی / عَلَی؛ غَاصَّ فِی / عَلَی؛ تَبَّحَ عَنْ / مِنْ؛ صَدَرَ عَنْ / مِنْ؛ نَزَلَ فِی / بِ؛ ثَوَى فِی / بِ؛ سَخِرَ مِنْ / بِ؛ ضَحِكَ مِنْ / بِ؛ نَمَّ عَنْ / عَلَی؛ تَقَرَّبَ مِنْ / الِی؛ عَادَ لِ / الِی؛ عَضَّبَ عَلَی / مِنْ؛ ظَفِرَ بِ / عَلَی؛ فَطِنَ بِ / الِی / لِ؛ نَوَّهَ بِ / الِی / عَنْ؛ مَرَّ بِ / عَلَی / مِنْ».

«تأثیر گذاشتن در / بر؛ نفوذ کردن در / بر؛ خرده گرفتن از / به؛ انتقاد کردن از / به؛ ظلم

۱. آن سه مورد مذکور در کتب صرف و نحو که فعل لازم با شرایطی خاص مجهول می‌شود استثنا و خارج از اصل است.

کردن بر / به؛ مهر زدن بر / به؛ دست یافتن بر / به؛ چشم دوختن بر / به».

۳-۶. در هر دو فعلهایی هست که با تغییر حرف جرّ یا اضافه در آنها، معنایشان نیز عوض و گاه حتی برعکس می شود، مانند: «أخذَ: پذیرفتن... / أخذَ فی: شروع کردن به / أخذَ عن أو من: اقتباس کردن از، فراگرفتن از؛ رَغِبَ فی: علاقمند بودن به / رَغِبَ عن: بی علاقه بودن به / رَغِبَ الی: درخواست کردن از.» و یا «از دست داد / به دست داد؛ درگرفت / از سر گرفت؛ از کار افتاد / به کار افتاد».

۳-۷. باز در همین جا می توان از فعلهایی نام برد که با تغییر یک جزء از آنها یعنی با تغییر مفعول یا فاعل یا کلمه ای دیگر از آنها معنایشان هم عوض می شود، مانند: «أجرى تحقیقاً / أجرى تجربة / أجرى مقابلة / أجرى اتصالاً هاتفياً / أجرى عملية جراحية / أجرى مفاوضات مع / أجرى القصاص / أجرى القرعة».

پس گرفت / قلم گرفت / پپی گرفت / گاز گرفت / هدف گرفت / اشتباه گرفت / وقت را گرفت / تصمیمش را گرفت / عکس را گرفت / عکس منظوم را گرفت / اوج گرفت / پا گرفت / سرگرفت / دوش گرفت / دود یا گرد و خاک یا گرفت / دود گرفت (به سیگار پک زد)».

۳-۸. در هر دو فعلهایی هست که گاهی مفعول بی واسطه و گاهی مفعول با واسطه می گیرد بی آنکه معنایشان تغییر کند، مانند: «شکره، شکرله؛ غفّره، غفّرله؛ نصحه، نصح له؛ دخله، دخل فیه؛ سكن المكان، سكن فی المكان؛ بدأ الشيء، بدأ بالشيء».

«آن را نام برد، از آن نام بُرد؛ نامه را جواب داد، به نامه جواب داد؛ او را برد، از او بُرد (در بازی و مسابقه)؛ آن را سوار شد، بر آن سوار شد؛ او را داد، به او داد؛ او را گفت، به او گفت؛ او را زد، به او زد».

۳-۹. در عربی گاهی حرف جرّ حذف می شود و فعل مستقیماً معمول خود را منصوب می سازد، مانند: «واختارَ موسى قومه... (... من قومه). لا تعزموا السّفَرَ (... علی السّفَرَ)»^۱ در فارسی نیز نوعی حذف حرف اضافه هست، مانند: «کودک زمین خورد (به زمین خورد)؛ او را دیروز خاک کردند (... در خاک کردند)».

۱. اصطلاحاً به نخستین مورد «نصب به نزع خافض» یا «حذف و ایصال» یا «اسقاط حرف جر» و به مورد دوم «تضمین» می گویند (النحو الوافی، ۲/ ۱۵۹-۱۶۱).

۱۰-۳- در عربی هر فعلی که از بابهای متعدی ساز «افعال و تفعیل» باشد متعدی نیست: «أثمرت الشجرة، أفقرت الأرض»، همچنانکه هر فعل از بابهای مطاوعه هم لازم نیست، مانند: «توفاه الله، احتمل الظلم». شاید بتوان گفت که در فارسی، چیزی از همین قبیل، در فعلهای مرکبی که جزء صرفیشان «کردن» یا «شدن» است یافت می‌شود، یعنی هر فعل مرکبی که جزء صرفی اش «کردن» است متعدی نیست، مانند: «جوانه کرد، حوصله کرد، فروکش کرد». نیز هر فعل مرکبی که جزء صرفی اش «شدن» باشد لزوماً «لازم» نخواهد بود، مانند: «آن را باعث شد، ماشین را سوار شد، آن را متوجه شد، او را مانع شد، آن را صاحب شد».

۱۱-۳- در عربی دسته‌ای از فعلهای دو مفعولی، به «فعلهای تصییر یا تحویل» مشهورند (جَعَلَ، صَيَّر،...) که مفعول غیرشخصی شان گاه صفت است. مشابه چنین فعلها و صفتی، در فارسی، فعلهای مرکبی است که از «صفت+کردن، گرداندن، ساختن» تشکیل یافته است^۱ مانند «جَعَلَنِي مَدْهُوشًا: مرا مدهوش ساخت؛ صَيَّرَ الْمَكَانَ مُظْلَمًا: آنجا را تاریک کرد؛ أَخَذَ الْجَوُّ مَلَوْنًا: هوا را آلوده گرداند».

۱۲-۳- در هر دو زبان فعلهایی یافت می‌شود که به جز آن شش هفت حرف متعدی ساز معهود («ب، فی، ل، الی، علی، من، عن» در عربی و «به، از، در، برای، بر، با» در فارسی)، با کلماتی دیگر اقتران و کاربرد دارند که غالباً اسم اند. این کلمات در واقع نقش حرف جرّ یا اضافه را بازی می‌کنند. از این قبیل است واژه‌های «مَعَ، بَيْنَ، ضِدًّا، نَحْوَ، حَوْلَ، دُونَ، أَمَامَ،...» که در نحو عربی، در ردیف اسمهای دائم اضافه‌اند و در فارسی، کلماتی نظیر «میان، بین، کنار، دور» که به نظر برخی دستورنویسان اسمهایی هستند که غالباً اضافه می‌شوند نه حرف اضافه (خیامپور، ۱۰۷). اینک به چند نمونه از این ترکیبات اشاره می‌کنیم:

در عربی: «قَابِلٌ مَعَ؛ تَنَاسَبَ مَعَ؛ تَنَاعَمَ مَعَ؛ تَوَافَقَ مَعَ؛ خَلَاعَ مَعَ؛ وَقَفَ مَعَ؛ اشْتَبَكَ مَعَ؛ صَلَّحَ مَعَ؛ دَارَ؛ طَافَ حَوْلَ؛ تَظَاهَرُوا ضِدًّا؛ حَالَ بَيْنَ؛ فَصَلَ بَيْنَ؛ قَارَنَ، وَازَنَ بَيْنَ؛ فَرَّقَ، مَيَّرَ بَيْنَ؛ سَاوَى، سَوَّى بَيْنَ».

۱. البته دو فعل «کردن و گرداندن» به علاوه اسم معنی «نیز می‌توانند فعل مرکب بسازند اما آنچه با عربی شباهت دارد، همان است که در بالا آمده است.

در فارسی: «تظاهرات کردن ضد؛ چرخیدن دور؛ فرق گذاشتن و تفاوت نهادن میان؛ تفرقه افکندن میان؛ مقایسه کردن میان؛ فاصله انداختن میان؛ ایستادن در کنار؛ پادرمیانی کردن بین».

۳-۱۳. در عربی، واقع شدن حروف جرّ در جاهای مختلف جمله امری عادی است. در فارسی نیز گاه ممکن است این حروف اضافه و متمم همراهشان در جایهای گوناگون بنشینند، مانند: «ذهب علیّ بحسین الی المطعم: ذهب علیّ الی المطعم بحسین».

«به او گوشت خوراید / گوشت به او خورانید؛ به... اقدام کرد: اقدام به... کرد».

۳-۱۴. در میان نحویان عرب اختلاف نظری درباره جار و مجرور وجود دارد (تیسیرات لغویة، ۱۱). همین اختلاف نظر در میان دستورنویسان فارسی نیز هست.

۴- موارد اختلاف

گذشته از تفاوتهای اساسی مانند طریقه متعدی و لازم کردن و مجهول ساختن و یا تفاوت در عدم انطباق انواع لازم و متعدی در هر دو زبان می توان به چند فرق دیگر هم اشاره کرد.

۴-۱. در فارسی مصدر فعل مانند خود فعل و به همان سهولت مجهول می شود، اما در عربی چنین نیست و برای ساختن مصدر مجهول بایستی از روشهای جانبی و غیرمستقیم سود جست؛ مثلاً از اوزان مصدری مطاوعه یا از ترکیب «أَنْ (مصدری) + فعل مضارع مجهول»، مانند:

القَتْلُ ← أَنْ يُقْتَلَ	کشتن ← کشته شدن
الْجَمْعُ ← أَنْ يُجْمَعَ، الاجتماع	جمع کردن ← جمع شدن
القَلْبُ ← أَنْ يُقَلَّبَ، الانقلاب	وارونه کردن ← وارونه شدن
التأْدِيبُ ← أَنْ يُؤَدَّبَ، التأدّب	ادب کردن ← ادب شدن
التنظیم ← أَنْ يُنظَمَ، الانتظام	مرتب کردن ← مرتب شدن

گاه نیز مصدر متعدی را - چنان که گویی مصدر فعلی لازم است - به کار می برند. در

این حال، حالت اضافی مصدر، آشکار می سازد که مراد گوینده، همانا معنای مجهول یا

مطالعه است نه معنای متعدی، مانند:

«مصرعُ علی: مرگ علی (و نه «میراندن علی» که معنای اصلی فعل است (صَرَغ - صَرَغاً و مَصَرَغاً+ه: طَرَحَه علی الارض)».

«استشهاد الحسین (ع) سیبقی خالداً عَبْرَ التاريخ: شهادت (شهید شدن) حسن (ع) در گذر تاریخ جاودانه خواهد ماند».

«حتی جاء النبا بقتل عثمان: تا خبر کشته شدن عثمان رسید. (پیدااست که در این مثالها، سه مصدر «مصرع، استشهاد و قتل» متعدی‌اند که در مقام لازم به کار رفته‌اند).

۲-۴- آخرین تفاوتی که در این زمینه میان فارسی و عربی به نظر ما رسیده، آن است که فعل لازم، در فارسی پیوسته در یک قالب صرفی جلوه می‌کند، حال آنکه در عربی، برای آنکه اثر فعل در خود فاعل به طور ایستا باقی بماند، علاوه بر ریخت مجهول، هم از فعل لازم اصلی استفاده می‌کند و هم از صیغه‌های مطاوع که در فارسی نظیری ندارد.

کتابشناسی

- الأفغانی، سعید، الموجز فی قواعد اللغة العربیة، بیروت، بی تا.
انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن، دستور زبان فارسی ۲، تهران، ۱۳۶۷.
باطنی، محمدرضا، توصیف ساختمان دستور زبان فارسی، تهران، ۱۳۷۶.
بعلبکی، روحی، المورد (عربی انکلیزی)، بیروت، ۱۹۹۱ م.
حسن، عباس، النحو الوافی، قاهره، دارالمعارف، بی تا.
خانلری، پرویز، دستور زبان فارسی، تهران، ۱۳۷۳.
همو، دستور تاریخی زبان فارسی، تهران، ۱۳۷۸.
خیامپور، عبدالرسول، دستور زبان فارسی، تبریز، ۱۳۷۲.
الشرتونی، رشید، مبادئ العربیة، تهران، ۱۳۶۶.
ضیف، شوقی، تجرید النحو، نشر ادب الحوزة، چاپ افسست، بی جا، بی تا.

همو، تيسيرات لغوية، قاهره، دارالمعارف، بى تا.
الهاشمى، احمد، القواعد الاساسية للغة العربية، قم، بى تا.